

با حافظ بیشتر آشنا شویم «۵»

و باین ترتیب پرده ساختن بمعنی آهنگ و دستکاه و نوا ساختن است و مترادف با «ترانه سرانیدن» و باید مضمون این بیت اشاره به آیه شریفه: لکل اجل کتاب (سوره رعد آیه ۴۰) و یا: «کل بگری الی اجل مسمی» (لقمان آیه ۲۹) و یا: «کل بگری لاجل» (رعد آیه ۲) و یا: «وما نؤخره الا لاجل معدود» (سوره هود آیه ۱۰۴) و یا: «و جعل لهم اجلا لاریب فیه» (سوره اسری آیه ۹۹) و غیره باشد

درد عشق - درد

مارا که درد عشق و بلای خمار گشت

با وصل دوست بامی صافی دوا کند (بیت هفتم غزل)

درد، بمعنی رنج و الم و کیفیت ناشی از عارضه ای است که بانسان دست میدهد. درد عشق یعنی رنج و گرفتاری و سختی و مؤنت عشق و کیفیت غیر قابل وصفی که روح و قلب عاشق را تحت تأثیر گرفته است

- ۱- درد عشق در چه دلاز خلق نپان میدارد
حافظ این دیده گریبان تو بی چیزی نیست
- ۲- اشک خونین بنمودم به طیبیان گفتند
درد عشقت و جگر سوز دوانی دارد
- ۳- درد عشقی کشیده ام که مپرس
زهر هجری چشیده ام که مپرس
- ۴- بدرد عشق بساز و خموش کن حافظ
رموز عشق مکن فاش پیش اهل عقول
- ۵- طیب راه نشین درد عشق نشناسد
برو بدست کن ای مرده دل مسیح دمی

و درد محبت: *شوشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی*
مطرب از درد محبت عملی می برداخت

رتال که حکیمان جهان را مژه خون بالا بود

- و درد فراق:
- بس بگشتم که بیرسم سبب درد فراق
مفتی عقل درین مسئله لایعقل بود
- و درد عاشق:
- فکر بهبود خود ایدل زدوری دیگر کن
درد عاشق نشود به بیداوای حکیم
- و درد اشتیاق:
- صبا گر چاره داری وقت و قنست
که درد اغتیاقم قصد جان کرد
- گذشته از اینها «درد» در نزد صوفیه یک معنی اختصاصی دارد و آن «تصوف»
و معنی و حقیقت آنست مولانا عطار گوید:

کفر کافر را و دین دیندار را
و مقصود از درد در شعر عطار تصوف است که در نظر صوفیه بالاتر از دین داشتن
و با کافر بودن است!

درین صوفی و شان دردی ندیدم
و بمعانی دیگر:

۱- احساس و فهم:

کشته غمزه تو شد حافظ ناشنیده بند
۲- به معنی عشق

در شب هجران مرا پروانه وصلی فرصت
۳- مترادف غم

یک هم با وفا ندیدم جز درد
۴- مقابل دوا و درمان

۱- حافظ اندر دوا و میسوز و بی درمان بساز

زانکه درمانی ندارد درد بی آرام دوست
۲- درد ما را نیست درمان الغیث

هجر ما را نیست یا بان الغیث
۳- درین حضرت چو مشتاقان نیاز آرند ناز آرند

که با این درد اگر در بند درمانند درمانند
۴- در دم از بارست و درمان نیز هم

دل فدای او شد و جان نیز هم
۵- نمی بینم نشاط عیش در کس

نه درمان دلی نه درد دینی
۶- ای درد تو ام درمان در بستر ناکامی

وی یاد تو ام مونس در گوشه تنهایی
۷- از پای متادیم چو آمد غم هجران

درد در بردیم چو از دست و ارفت
۸- ساقی بیا که هاتف غیبیم بمژده گفت

باد و در صبر کن که دوا می فرستمت
۹- گفته ای لعل لبم هم درد بنخشد هم دوا

گاه پیش در دو که پیش مدا و ام برست
۱۰- دردم نهفته به زطیبیان مدهی

باشد که از خزانه غیبم دوا کند
عشق

بایزید به طامی گوید: «کمال درجه عارف سوزش او بود در محبت» و گفته: «دل مرا
بآسمان بردند کرده ملکوت بگشت و باز آمد. گفتم چه آوردی؟ گفت محبت و رضا...»
و معروف کخی فرموده: «محبت نه از تعلیم خلق است که محبت از موهبت حق است و از
فضل او» جنید بندادی گفته: (محبت درست نشود مگر در میان دو تن که یکی دیگر را گوید
ای من!

فخرالدین ابراهیم عراقی در لمعات گوید:

«در تبت عشق برتر از آنست که بقوت فهم و بیان پیرامن سر ابرده جلالت او توان گشت
بقیه در صفحه ۲۰

هنر مشك نانه آهوست
بدی درباره نیکان

چه عجب مشك دردسر زايد

بدش افتد چو نيك درنگرد
رك جان بقاش اجل ببرد
زود گردد ذليل و در گذرد
هم نتیجه بدش به بی سپرد
چامه جان او پسر بدرد

چون به نیکان کسی بدانندازد
زه چشم جبا کسیکه برید
برهز بزان کسی که خواری کرد
هر که آرد بردی نیکان بد
نامه مصطفی درد پرویز

با حافظ بیشتر آشناشویم

کرانه عشق

تبارك الله از این ره که نیست پایانش

بسی شدیم نشد عشق را کرانه بدید

بادیه عشق

آه از این راه که دردی خطری نیست که نیست
که نیست بادیه عشق وا کرانه هدید

۱ شبر در بادیه عشق تو رو بآه شود

۲ خدایرا مددی ای دلیل را محرم

راه عشق - طریق عشق

۱ مرغ خوشخوانرا بشارت بادکاندر راه عشق

دوست را با ناله شبهای بیداران خوشست

۲ راهی است راه عشق که هیچش کنار نیست

آنجا جز آنکه جان بسیارند چاره نیست

هر که دانسته وود صرفه زاعدا ببرد

پیش آید و گوش دل به پیام سروش کن

چو شب نمی است که بر بهر میکشد رقمی

بیفتد آنکه درین راه باشتاب رود

نمود با الله اگر ره بقصدی نبری

ریش باد آن دل که با درد تو خواهد مرهمی

(نا تمام)

۳ در راه عشق مرحله قرب و بعد نیست

۴ راه عشق ارچه کمین گاه کماندار است

۵ در راه عشق وسوسه اهرمن بیست

۶ قیاس کردم و تدبیر و عقل در ره عشق

۷ طریق عشق بر آشوب و فتنه است ای دل

۸ طریق عشق طریقی عجب خطرناکست

۹ در طریق عشق بازی امن و آیش بلاست